فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسئله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc536532265)

[اشاره 2](#_Toc536532266)

[جهت دوّم در دلالت روایت: دلالت واژه‌های ستر و عفاف و کفّ بطن 2](#_Toc536532267)

[احتمال اوّل: دلالت واژه‌ها تنها بر فعل و ترک عملی 2](#_Toc536532268)

[احتمال دوّم: دلالت واژه‌ها تنها بر وجود ملکه 3](#_Toc536532269)

[احتمال سوّم: دلالت واژه‌ها بر عدم ارتکاب ناشی از ملکه نفسانیه 3](#_Toc536532270)

[احتمال چهارم: دلالت واژه‌ها بر فعل و ترک ناشی از داعی خوف الهی 3](#_Toc536532271)

[احتمال پنجم: تفصیل بین واژه‌ها 4](#_Toc536532272)

[بررسی احتمالات 4](#_Toc536532273)

[بررسی احتمال اوّل 4](#_Toc536532274)

[دفاع از احتمال اول 4](#_Toc536532275)

[نظر مختار 6](#_Toc536532276)

[بررسی احتمال دوّم 7](#_Toc536532277)

[دفاع نسبی از احتمال دوم 7](#_Toc536532278)

[بررسی احتمال سوّم 7](#_Toc536532279)

[دفاع شیخ از احتمال سوم 8](#_Toc536532280)

[پاسخ به‌احتمال سوّم 9](#_Toc536532281)

[پاسخ اول (پاسخ مرحوم خوئی): 9](#_Toc536532282)

[پاسخ دوّم (نظر مختار): 9](#_Toc536532283)

[بررسی احتمال چهارم 10](#_Toc536532284)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسئله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

# اشاره

بحث در دلالت روایت عبدالله ابن أبی یعفور بود که برای قول به این مطلب که عدالت مشتمل بر مفهوم ملکه می‌باشد مورد تمسّک قرارگرفته بود.

همان‌طور که در جلسه قبل عرض شد در این روایت چند جهت بحث وجود دارد که اولین جهت آن این است که آیا روایت در مقام بیان معرّف منطقی و حقیقی است و یا در مقام بیان علامت و نشانه؟

جمع‌بندی که در انتهای این بحث انجام شد این بود که روایت در مقام بیان علامت و نشانه است؛ اگرچه این امکان و احتمال وجود دارد که در ضمن آن بیان علامت، دلالت بر معرّف حقیقی هم داشته باشد اما اولاً و بالذّات و ظهور اوّلیه آن بیان علامت می‌باشد. منتهی علیرغم اینکه این بحث در جلسه گذشته انجام شد و از آن عبور شد اما همچنان این مسئله درگرو بحث دوّمی است که در این جلسه پیگیری می‌شود و درواقع به‌نوعی این دو جهت باهم مرتبط هستند.

# جهت دوّم در دلالت روایت: دلالت واژه‌های ستر و عفاف و کفّ بطن

جهت دیگر در این روایت این بود که آیا واژه‌های «ستر و عفاف و کفّ بطن و فرج و ید و لسان» واژه‌هایی هستند که فقط بر فعل دلالت می‌کند و یا چیزی بیش از فعل را در برمی‌گیرد؟

این بحث دوّمی بود که در این روایت مطرح است و بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

در این واژه‌ها ابتدائاً دو احتمال به ذهن متبادر می‌شود و با آنچه که مرحوم خوئی و برخی دیگر از بزرگان فرموده‌اند می‌توان گفت احتمالات در این واژه‌ها به سه یا چهار مورد می‌رسد که به ترتیب در ذیل به آن اشاره می‌شود:

## احتمال اوّل: دلالت واژه‌ها تنها بر فعل و ترک عملی

یک احتمال این است که واژه‌های ستر و عفاف و علی‌الخصوص عفاف حاوی و دال بر فعل باشد و درواقع عفاف به همان معنای اقدام به ترک گناهان می‌باشد و وقتی گفته می‌شود کفّ بطن به معنای خویشتن‌داری در عمل می‌باشد یعنی شخص در عمل مرتکب گناه و معصیت نشود و عفّت هم به همین معنا است. درواقع در عمل شخص این اقدام را نمی‌کند که همان اجتناب و ترک معصیت باشد.

بنا بر این احتمال روایت این‌گونه معنا می‌شود که اگر در عمل مشاهده کردید که کسی مرتکب معاصی مرتبط به بطن و فرج و لسان و ... انجام نمی‌دهد این نشانه عدالت شخص است که این همان احتمال اوّل است که فقط شامل فعل و ترک می‌شود و لا غیر و هیچ قید دیگری از ملکه و ... در آن وجود ندارد و حتّی قیدی که مرحوم خوئی می‌فرمایند نیز در آن وجود ندارد.

این احتمال اوّل است که ممکن است کسی بر اساس این احتمال روایت را این‌چنین معنا کند که از امام سؤال می‌شود که عدالت در فرد با چه چیزی تشخیص داده می‌شود؟ و امام در جواب می‌فرمایند «أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و کفّ...» که به این معنا است که ببینید چیزهایی که ما آن‌ها را گناه می‌شماریم از او صادر نمی‌شود. همین عدم صدور و مجرّد ترک و به‌تبع آن فعل طاعات مقصود بوده و هیچ قید اضافه‌ای در آن نیست.

## احتمال دوّم: دلالت واژه‌ها تنها بر وجود ملکه

احتمال دوّم کاملاً در نقطه مقابل احتمال اوّل قرار دارد و درواقع باید حداکثری معنا شود به این معنا که ستر و عفاف و کفّ همان ملکات روحی می‌باشد. پس وقتی گفته می‌شود «أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و کفّ البطن» به این معنا است که ملکه این موارد در شخص وجود دارد، مثلاً وقتی گفته می‌شود که این شخص عفیف است یعنی دارای ملکه عفت است که فعل تابعی است از آن ملکه و مقصود از عفاف و کفاف همان ملکه عفت و کفّ نفس از معاصی می‌باشد که این دقیقاً در نقطه مقابل احتمال اوّل می‌باشد.

درواقع در احتمال اوّل گفته می‌شد کفّ و عفاف و ستر یعنی مجرّد ترک، یعنی همین‌که مشاهده می‌شود که شخص اهل این معاصی نبوده و خارجاً از او صادر نمی‌شود اما در احتمال دوّم گفته می‌شود که کفّ و عفاف یعنی ملکات آنها. یعنی همان چیزی که در عدالت گفته می‌شود ملکات است در اینجا نیز معنای ملکات را دارد البته به‌تناسب آنچه که در فقه گفته می‌شود و قبلاً عرض شده است.

این دو احتمال در روایت است که شاید بتوان گفت ظاهر اوّلیه روایت هیچ‌یک از این دو احتمال نیست.

## احتمال سوّم: دلالت واژه‌ها بر عدم ارتکاب ناشی از ملکه نفسانیه

وجه و احتمال دیگر این است که کسی قائل شود که ستر و عفاف و کفاف یعنی همان ترک‌های مستند به ملکه که درواقع جمع بین دو احتمال اول و دوم می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر این عبارات به معنای عدم ارتکاب است لکن نه مطلق عدم ارتکاب بلکه عدم ارتکابی است که ناشی از ملکه نفسانیه باشد.

این احتمال سوّم است که ظاهر کلام شیخ همین صورت می‌باشد.

## احتمال چهارم: دلالت واژه‌ها بر فعل و ترک ناشی از داعی خوف الهی

احتمال چهارم نیز در میان این احتمالات همان است که ظاهر فرمایش مرحوم خوئی است که می‌فرمایند مقصود از ستر و عفاف و کفاف همان فعل و ترک می‌باشد اما نه مجرّد فعل و ترک بلکه آن فعل و ترکی است که ناشی از داعی خوف الهی باشد یا به‌عبارت‌دیگر ناشی از انگیزه الهی باشد و لو اینکه به حدّ ملکه نرسد.

دقت بفرمایید که در اینجا مقصود مجرّد کفّ از معصیت نیست بلکه کفّ از معاصی به‌صورت مستمر عرفی و ناشی از داعی خوف الهی منظور است.

این چهار احتمالی است که در واژه ستر و عفاف و کفّ وجود دارد.

## احتمال پنجم: تفصیل بین واژه‌ها

البته احتمال پنجمی نیز وجود دارد که برخی نیز این احتمال را قائل شده‌اند و آن اینکه کسی قائل به‌تفصیل بین این سه واژه باشد به این معنا که مثلاً ستر را به معنای احتمال اوّل یا چهارم بداند و کفّ نیز به همان صورت باشد اما عفاف را به معنای احتمال سوم بداند که ملکه باشد.

این‌چنین تفصیلی نیز وجود دارد که به‌عنوان احتمال پنجم اینجا با عنوان تفصیل بین واژه‌ها مطرح شد که البته این احتمال چندان مهم نیست چراکه اگر کسی بگوید یکی از این واژگان مفهوم ملکه را در بردارد مسئله تمام می‌شود و دیگر واژگان اهمیت چندانی ندارد.

عمده احتمالات در این بحث همان چهار احتمال می‌باشد و احتمال پنجم نیز تفصیل بین واژه‌ها می‌باشد.

# بررسی احتمالات

حال در اینجا باید به بررسی دقیق احتمالات پرداخت تا تکلیف در آنها مشخص شود؛

## بررسی احتمال اوّل

در مورد احتمال اوّل معمولاً گفته‌شده است که احتمال درستی نیست که قائل شویم ستر و عفاف و کفّ عبارت است از مجرّد این است که فعل خلافی از شخص صادر نشود و به‌عبارت‌دیگر این احتمال که اجتناب از معصیت‌ها باشد با قطع‌نظر از آنکه ملکه‌ای پشتوانه آن است یا خیر و حتّی با قطع‌نظر از اینکه این ترک مستند به یک خوف و انگیزه الهی باشد و فقط مجرّد همین‌که این افعال را انجام نمی‌دهد؛ این احتمال معمولاً رد شده و بزرگان آن را نمی‌پذیرند که هم ظاهر کلام شیخ می‌باشد و هم مرحوم خوئی تا این حدّ از بحث را با جناب شیخ همراه هستند و بزرگان دیگر نیز این‌چنین تصوّر کرده‌اند که مطلق ترک و اجتناب از معاصی در اینجا مقصود نیست چراکه مجرّد ترک ممکن است از یک کافر هم صادر شود که خالی از ارزش است و یا اینکه کسی ترک معصیت می‌کند به این جهت که اصلاً چنین امکانی برای او وجود ندارد. مثلاً شخص نمی‌تواند دیگری را بکشد زیرا اصلاً امکان ضرب و قتل را ندارد و شرایط برای او فراهم نیست که این به خاطر عدم وجود مقتضی یا موانع قوی است که نمی‌تواند چنین عملی را انجام دهد که همه این مثال‌ها خالی از ارزش بوده فلذا بسیار بعید است که گفته شود روایت در مقام بیان مجرّد ترک است و لو اینکه ترک ناشی از عدم مقتضی در شخص باشد و یا وجود موانع قاهره‌ای است که موجب می‌شود اصلاً شخص به سمت معصیت و گناه و فواحش نرود.

### دفاع از احتمال اول

با این استدلال اکثر بزرگان تقریباً مسلّم دانسته‌اند که این احتمال مردود است و آن را کنار گذاشته‌اند. منتهی همین‌طور که برخی از دوستان به نحوی اشاره فرمودند تا این حد مسلّم دانستن این مسئله جای سؤال دارد و مشخص نیست چطور شیخ و مرحوم خوئی و برخی دیگر از دوستان نیز این مناقشه را مفروض دانسته‌اند، درحالی‌که ممکن است کسی بگوید اتفاقاً در اینجا مقام بیان علامت است و قرار است امام نشانه‌ای به دست افراد بدهند تا با همان جلو روند.

اگر مفروض در این روایت علامت و نشانه باشد پس وقتی به کسی نشانه‌ای داده می‌شود یک امر روشن و عادی را به دست افراد می‌دهند تا با همان پیش بروند اما اینکه در علامت ارجاع داده شود به یک امر دیگری که خفی بوده و دارای پیچیدگی می‌باشد این چندان موردقبول نیست.

پس از یک‌جهت باید گفت روایت درصدد بیان علامت است و علامت نیز چنین اقتضاء می‌کند که مکلّف احاله داده شود به امری که با حواس خود آن را تشخیص داده و بتواند پیش برود و آنچه که به‌سادگی می‌توان به دست مکلّف داد همان مطلبی است که در کلام فقها به‌عنوان حسن ظاهر واردشده است، یعنی قتل و فاحشه و ضرب‌وجرح و ... از او صادر نشده است و قبلاً هم گفته می‌شد که این گناهان‌ همه توسّلی است و نیازی نیست که باانگیزه آن‌چنانی باشد. پس چیزی که اصلاً در آن انگیزه و قصد قربت اخذ نشده است چرا دخیل در مسئله شده و پایشان به میان آید؟

با این مطالبی که گفته شد ستر و کفاف و کفّ به معنای عملی خود -که قطعاً یکی از معنای آن می‌باشد- درواقع یعنی اینکه این شخص اهل فاحشه، گناه علنی، طعنه زدن به دیگری، زیر پا گذاشتن حق‌الناس نیست و دیگر مواردی که ظاهری می‌باشد از شخص مشاهده نمی‌شود. البته برای طرف مقابل این تروک که اعمالی مثل نماز و روزه و ... است باید باانگیزه و داعی الهی باشد که آن‌هم انسان فقط ظواهر را می‌تواند کشف کند و از باطن خبر ندارد.

ازاین‌رو است که برخلاف این عدّه که این احتمال را بسیار ضعیف دانسته و به‌سادگی از آن عبور کردند ممکن است کسی بگوید حداقل در ستر این است که یکی از معانی آن در لغت این است که پوششی بین خود و آن عمل ایجاد می‌کند و کفّ هم به معنای این است که ترک می‌کند و عفّت هم لااقل یکی از معانی آن این است که سراغ آن عمل نمی‌رود و در مقابل حدّ اکثر معنای این الفاظ این است که باوجود شرایطی که برای او فراهم است باز این اعمال را انجام نمی‌دهد و مثلاً درجایی که شخص می‌تواند دزدی کند یا حقّ کسی را ضایع کند و ... که بسیاری از این گناهان از بسیاری از افراد می‌تواند صادر بشود که این شخص انجام نداده است. اما اینکه داعی خوف الهی باشد و ملکه باشد و ... ممکن است گفته شود ملاک نیست و همان معنای عرفی ذاتی و اوّلیه مقصود است و همین‌که وقتی با شخصی معاشرتی انجام می‌شود مشاهده می‌شود که هیچ‌یک از این اعمال را انجام نمی‌دهد اما اینکه با چه انگیزه‌ای است و آیا ملکه‌ای دارد یا خیر این‌ها اهمیت ندارد.

سؤال: اگر در قول اوّل گفته شود صرف عدم ارتکاب، این بامعنای کفّ سازگار نیست چراکه کفّ نوعی خودداری است درحالی‌که در قول اوّل این معنا مفروض نیست و فقط صرف عدم ارتکاب مراد است.

جواب: خیر، این‌چنین نیست چراکه برای مثلاً کودکی که اصلاً این اعمال از او صادر نمی‌شود که گفته نمی‌شود «کفّ» بلکه باید در معرض آن بوده باشد و خودداری کرده باشد، اما آنچه در این قول مهم است این است که در مقابل ملکه و داعی خوف الهی است درواقع کفّ و عفاف و ستری که احراز نشده است دارای ملکه است یا خیر، همچنین داعی خوف الهی هم احراز نشده است اما مشخص‌شده است که امکان انجام برای آن شخص وجود داشت و او انجام نداده است، مثلاً شخص می‌تواند فحش بدهد و سرقت کند اما خودداری کرده است. احتمال اوّل در اینجا همین گرفته می‌شود که امکان این اعمال برای او وجود داشته است اما در معاشرت با او این اعمال از او دیده نشده است اما اینکه ملکه دارد یا خیر، یا انگیزه او چیست مهم نیست و حتّی برای نماز هم نیاز نیست که نیت او احراز شود بلکه همین‌که در ظاهر نماز می‌خواند کفایت می‌کند.

### نظر مختار

این احتمال برخلاف آنچه که بسیاری از بزرگان به‌راحتی آن را کنار گذاشته‌اند ازنظر ما بسیار قوی است و به نظر می‌رسد این همان مبنای حسن ظاهر و مسائل دیگری است که در کلام متقدمین بود چراکه حسن ظاهر همین است که به باطن افراد کار نداشته باشیم و ظاهر این است که پیرو شریعت بوده و حق‌الناس را رعایت می‌کند و به‌طور کل این ظواهر از او صادر می‌شود.

این احتمال اوّل است که بسیاری از بزرگان آن را کنار گذاشته‌اند اما ما معتقدیم که به این سادگی نمی‌توان آن را کنار نهاد و نه کلام شیخ و نه کلام مرحوم خوئی درست نیست یعنی ازنظر ما نه ملکه در این مسئله دخالت دارد و نه داعی خوف الهی، البته استمرار باید وجود داشته باشد چراکه ظاهر این است که در معاشرت با این شخص مشاهده می‌شود که گناه از او صادر نمی‌شود و همین مقدار که در معرض است و انجام نمی‌دهد مصداق کفّ و عفاف می‌باشد. باید گفت دلالت روایت بر علامت بودن تعابیر سازگار است. به این معنا که گفته می‌شود عدالت چگونه باید تشخیص داده شود؟ چراکه عبادت امور باطنی هم قطعاً دارد و لااقل داعی الهی فی‌الجمله در آن افعال باید باشد اما برای شخصی که از این مسائل باطنی آگاهی ندارد چگونه و با چه نشانه‌ای می‌تواند عدالت شخص را بشناسد؟ در جواب گفته می‌شود که افعال معصیت که برخی از نمونه‌های آن در اینجا واردشده است از شخص صادر نمی‌شود. اما اینکه به چه دلیل است، آیا ریا است یا چیز دیگری اطلاعی نداریم و مهم نیست. نماز و روزه هم تا همان اندازه‌ای که در ارتباط با او دیده می‌شود انجام می‌دهد، اما اینکه این نماز از روی ریا است یا ... این‌ها مهم نیست و همان ظاهر کفایت می‌کند.

این احتمال اوّل است که البته این هم مستبعد نیست که همه آن را مستبعد گرفته و بر اساس آن خشت‌های بعدی را روی‌هم چیده‌اند. پس عجالتاً به نظر ما احتمال اوّل نسبتاً قابل‌قبول می‌باشد لکن برای تعیین تکلیف نهایی باید احتمالات دیگر نیز موردبررسی قرار گیرد تا بتوان نتیجه‌گیری کرد.

مؤیّد دیگری که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که از عبارات «باجتناب الکبائر الّتی أوعد الله علیه النّار» استفاده‌شده است که این‌ها نمونه بوده و درواقع روایت درصدد بیان نمونه است. «شرب الخمر و الزّنا و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و غیرذلک» که مثلاً جنگ شده است و این شخص میدان را خالی نکرده است، حال به دنبال این بوده است که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم مثلاً به خلافت برسد یا نقشه‌ای در کار بوده است یا نه این‌ها روشن نیست اما در آن زمان آنچه مسلّم است این است که در جنگ بوده و فرار هم نکرده است. پس این احتمال اوّل بود که غیر بعید است.

## بررسی احتمال دوّم

احتمال دوم این بود که مقصود از ستر و عفاف، ملکه است یعنی همان‌طور که وقتی حرف از عفّت یا شجاعت و ... زده می‌شود اصلاً کاری به فعل نداشته و آنچه مهم است آن ملکه است و درواقع شجاعت یعنی ملکة کذا و کذا، یا عفّت به معنا ملکة کذا و کذا است، که درواقع این واژه کاملاً به مفهوم ملکه به‌کاررفته باشد.

این هم یک احتمال است که برخی معتقدند شیخ درصدد بیان این احتمال است و سپس به او اشکال کرده‌اند که اینکه این واژه‌ها برای ملکه به کار برود چندان با لغت سازگار نبوده و متعارف نیست و ظاهر ستر و عفاف و ... همان فعل می‌باشد و اینکه اصلاً معنای مطابقی آن ملکات باشد خلاف ظاهر است.

### دفاع نسبی از احتمال دوم

در اینجا نیز باید گفت تا این حد خلاف ظاهر نیست و درواقع کلمه ستر و عفاف –و علی‌الخصوص عفاف- اینکه گفته شود فی حدّ نفسه ملکه برای این عبارات خلاف ظاهر است، این اشکال چندان قابل‌قبول نیست چراکه همان‌طور که قبلاً گفته شد این واژه‌ها مشترک بوده و هم به معنای فعل به کار می‌روند و هم به معنای ملکات به کار می‌روند و درواقع این‌ها از آن دسته مشترکات لفظی هستند که در همه‌جا ثبت‌شده است. لکن می‌بایست قرائن داخلی پیدا شود که آیا به این معنا به‌کاررفته است یا خیر اما علی‌الاصول مانعی برای این معنا وجود ندارد.

در احتمال اوّل اگر اصل در روایت را ارائه علامت و نشانه بدانیم نتیجتاً احتمال اوّل تا حدودی نزدیک‌تر به ذهن بوده و طبیعی‌تر به نظر می‌آید اما احتمال دوم با این مطلب که روایت درصدد بیان علامت و نشانه است سازگاری ندارد که گفته شود «أن تعرفوه به این ملکات». البته دقّت بفرمایید که در اینجا گفته نمی‌شود که به‌طور کل سازگار نیست اما سازگاری آن تا حدودی کمتر می‌باشد و درواقع با پذیرفتن این مطلب که روایت درصدد بیان علامت است گفته شود که این عبارات به معنای ملکه می‌باشد چندان سازگاری نداشته و نتیجه آن در احتمال سوّم عرض می‌شود.

## بررسی احتمال سوّم

در احتمال سوّم همان‌طور که عرض شد بسیاری کلام شیخ را بر این احتمال حمل کرده‌اند که مقصود ترک و عدم صدور و اجتناب از معاصی است که ناشی از ملکه تقوی می‌باشد و درواقع ملکه آن‌چنان‌که در احتمال دوّم گفته می‌شد مدلول مطابقی این واژگان نیست بلکه ملکه مدلول ضمنی یا التزامی آن می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر مفهوم همان ترکی است که ناشی از ملکه می‌باشد یعنی ملکه درون مفهوم قرار می‌گیرد اما در ضمن مفهوم نه تمام مفهوم به‌صورت مطابقی.

این احتمالی است که علی‌الظاهر شیخ همین صورت را تشخیص داده‌اند و وجهی که ایشان نقل می‌کنند این است که ظاهر عبارات ستر و عفاف و کفّ و ... همین می‌باشد. درواقع ایشان می‌فرمایند به مجرّد عدم فعل و اجتناب و ترک، کفّ و عفاف گفته نمی‌شود –علی‌الخصوص عفاف-. بلکه عفاف نوعی خویشتن‌داری است و لو اینکه خویشتن‌داری عملی است اما آن صورت از خویشتن‌داری عملی است که از یک صورتی از نفس حاکی می‌شود و درواقع نفس به درجه‌ای رسیده است که آن خویشتن‌داری در عمل از او صادر می‌شود.

پس درواقع مرحوم شیخ می‌فرمایند ظاهر عفّ مجرد ترک نیست بلکه یک ترک معنی دار است که ملکه در آنجا وجود داشته است.

حال اگر این احتمال پذیرفته شود چه اتّفاقی می‌افتد؟

در اینجا بایستی مجدداً به‌احتمال اوّل بازگردیم؛ توضیح مطلب اینکه شیخ می‌فرماید ظاهر عفاف همان ترک ناشی از ملکه می‌باشد و حال اگر پذیرفته شود که ترک ناشی از ملکه باشد اینکه کسی این‌چنین قائل شود و ترک ناشی از ملکه را علامت عدالت قرار بدهد که ملکه می‌باشد این درست نیست و درواقع علامت در اینجا وصله ناجور است. چراکه علامت به این جهت است که امر برای مکلّف راحت‌تر شده و درواقع چیزی به دست افراد بدهد که با آن به‌سادگی راه را پیداکرده و پیش برود و حال‌آنکه در این احتمال شما می‌فرمایید عدالت که برفرض ملکه باشد یک مسئله نهان و خفیه است و علامت آن این است که شخص افعال را از روی ملکه ترک می‌کند! این علامت نیست.

### دفاع شیخ از احتمال سوم

ایشان می‌فرمایند باید در اینجا دست از ظاهر علامت در روایت برداشت و قائل شویم که امام به دنبال تعریف منطقی است نه بیان علامت و نشانه و لو اینکه عبارت سائل هم استفسار از علامت باشد اما وقتی به جواب دقّت می‌شود ملاحظه می‌شود که امام به سراغ علامت نرفته‌اند بلکه به سراغ معرّف حقیقی منطقی رفته و در مقام بیان این مطلب است که عدالت یعنی همین ترکی که ناشی از ملکه می‌باشد.

پس روشن‌شده که به چه دلیل در احتمال اوّل گفته شد تمامیت بحث متوقّف بر بررسی دیگر احتمالات است که جهت آن همین مطلب می‌باشد.

جهت تقریر بیشتر و تبیین مسئله می‌توان به این صورت گفت حاصل کلام شیخ این است که در این روایت دو ظاهر در مقابل یکدیگر قرارگرفته‌اند: ظهور سؤال سائل این است که به دنبال علامت است نه تعریف منطقی. اما ظهور جواب امام با توجه به اینکه می‌فرماید عفاف به معنای ترک با ملکه می‌باشد که نتیجه آن این است که ظهور در بیان علامت نیست بلکه مقام تعریف منطقی است و به‌عبارت‌دیگر جواب امام ظهور در این مطلب دارد که بحث از علامت نیست چراکه عرفاً اینکه انسان علامت را چیزی قرار بدهد که مساوی با ذوالعلامه باشد غیرقابل‌قبول است.

توضیح بیشتر مطلب اینکه ذوالعلامه ملکه می‌باشد و در اینجا نیز ملکه اخذشده است، مشکل در اینجا این است که چطور ملکه را کشف کنیم که در جواب علامت ملکه را خودِ ملکه قرار می‌دهند! و حال‌آنکه این صحیح نیست که چیزی علامت برای خودش قرار گیرد پس نتیجتاً فهمیده می‌شود که این قضیه ظهور در این دارد که در مقام بیان معرّف است و درواقع وقتی امام می‌فرماید «أن تعرفوه بالسّتر و العفاف» یعنی حقیقت عدالت همین ستر و عفاف و امثال این‌ها می‌باشد. و نهایتاً ایشان می‌فرمایند ظهور کلام امام بر ظهور کلام سائل مقدّم می‌باشد و لذا مرحوم شیخ می‌فرمایند این روایت در مقام بیان تعریف می‌باشد و تعریف هم همان ترک همراه با ملکه می‌باشد و لذا باید گفت که مرحوم شیخ از ظاهر علامت بازگشته و معتقدند که ظاهر این روایت تعریف حقیقی است.

سؤال: علی‌الظاهر امام در فقره بعدی روایت علامت را به دست سائل می‌دهند!

جواب: درصورتی‌که گفته شود آنها علامت بر معرّف می‌باشد این مانعی ندارد و ممکن است شیخ در ادامه همین را بفرماید. حال شیخ چنین تصریحی ندارد که اجتناب الکبائری که در این عبارت آمده است به معنای اجتناب با ملکه است اما این امکان وجود دارد که مقصود ایشان ‌همین مطلب بوده باشد اما این امکان نیز وجود دارد که به آن صورت نیز معتقد شده باشند.

با این نگاه سوّم ایشان می‌فرمایند این دلیل بر این است که عدالت حاوی و دربردارنده ملکه می‌باشد. به نظر ایشان عفاف و کفّ بطن به این معنا است که شخص با منشأ ملکه گناه را ترک کرده و حقوق را رعایت می‌کند.

### پاسخ به‌احتمال سوّم

حقیقت مسئله این است که این احتمال دارای پاسخ می‌باشد و پاسخ آن این است که همان‌طور که سابقاً گفته شد مفاهیمی همچون عفاف و کفّ و ... مشترکاً هم به معنای فعل به کار می‌رود، هم به معنای فعل ناشی از ملکه به کار می‌رود و هم حتّی باید گفت که به معنای ملکه هم به کار می‌رود. درواقع این‌چنین نیست که تنها مفهوم این‌ها فعل ناشی از ملکه باشد. اگر فقط مفهوم آن فعل ناشی از ملکه بود در آن زمان ظهور این مطلب به حدّی قوی می‌شد که ظهور علامت را از بین می‌برد اما حداکثر معنای این عبارات آن بود که ما عرض کردیم که البته مرحوم خوئی و دیگران معتقدند ظاهر این واژه‌ها همان فعل است و لو اینکه غیر ناشی از ملکه باشد اما نظر ما این بود که یک معنای آن فعل است، یک معنا فعل ناشی از ملکه و معنای سوّم آن ملکه است که به نحو مشترک لفظی می‌باشد.

بنابراین جواب به نظر مرحوم شیخ یکی از این مطالب است:

#### پاسخ اول (پاسخ مرحوم خوئی):

مطلب اوّل آنچه که مرحوم خوئی می‌فرماید که در مفهوم این عبارات اصلاً ملکه وجود ندارد نه به معنای ملکه است و نه به معنای فعل ناشی از ملکه و اصلاً این‌ها جزء مفهوم نیستند و درواقع مفهوم این‌ها همان ترک و عمل خارجی می‌باشد.

#### پاسخ دوّم (نظر مختار):

مطلب دوّم اینکه اگر فرمایش مرحوم خوئی پذیرفته نشود (که ما نمی‌پذیریم) گفته می‌شود که این نوع مفاهیم مشترک بین سه معنا است –لااقل- و این‌چنین نیست که فقط یک معنای تنها و منحصر داشته باشد که آن فعل ناشی از ملکه باشد. حال اگر این حالت مشترک پیش آمد در این صورت تعارضی که ایشان به‌سادگی برقرار کردند و از آن نتیجه‌گیری کردند تمام نیست. و تعارض ایشان این‌چنین بود که ظاهر سؤال این است که سائل به دنبال علامت است و ظاهر جواب این است که امام در مقام تعریف ملکه و معرّف حقیقی می‌باشند. خیر، بلکه این عبارات در جواب می‌تواند به هرکدام از معانی سه‌گانه باشد و حال چون سه احتمال به وجود آمد دلالت ظهور بر علامت بودن قوی می‌باشد و آن مقام اقتضاء می‌کند که این عبارات بر همان معنای اوّل حمل شود نه بر ملکه.

این اشکال واقعاً به شیخ وارد است که گفته شد می‌تواند به‌صورت بیان مرحوم خوئی باشد و یا بیان أدقّی که ما عرض کردیم که ظهور سؤال از علامت است اما جواب امام دارای سه یا چهار احتمال است به جهت اشتراک لفظی که درواقع عفاف را می‌توان به معنای مجرّد ترک گرفت، می‌توان به معنای ترک ناشی از ملکه گرفت و همچنین می‌توان به معنای ملکه گرفت و یا حتّی به معنایی که مرحوم خوئی معتقدند که ترک ناشی از خوف الهی است. اگر معنای ملکه در این عبارات متعیّن بود در این صورت گفته می‌شد که ظهور دوّمی مقدّم بر ظهور سؤال سائل است و نهایتاً نظر شیخ پذیرفته می‌شد که امام درصدد بیان معرّف حقیقی است و این هم دلیل بر این می‌شد که این عبارات به معنای ملکه است اما ازآنجاکه ظهور سؤال که همان بیان علامت باشد بسیار قوی است اما ظهور جواب در ملکه ظهور متعیّنی نیست بلکه حالت تردّدی در آن وجود دارد پس می‌توان از همین علامت استفاده کرد که ستر و عفاف در معنای ملکه به کار نرفته است بلکه به معنای فعل به‌کاررفته است.

سؤال: ؟؟؟ 36:50

جواب: درجایی که حکمی در کار باشد و ما در مقام بیان باشیم صحیح است اما در اینجا به‌عکس می‌باشد چراکه قرینه علامیّت انسان را به آن سمت سوق می‌دهد که نباید به سمت یک مفهوم باطنی خفیّ پیش رفت.

این احتمال سوّم است که به نظر ما چندان این احتمال قوّی نیست که پذیرفته شود که کفّ و عفاف و ستر به آن معنا به‌کاررفته باشد.

## بررسی احتمال چهارم

احتمال آخر هم همان صورتی است که مرحوم خوئی می‌فرمایند که این عبارات به معنای ترک باشد لکن ترکی که ناشی از داعی خوف الهی است و البته ایشان قائل به بیان علامت در روایت می‌باشند نه معرّف حقیقی.

تکمیل و نتیجه‌گیری نهایی آن در جلسه آینده انشاء الله عرض خواهد شد.